



مؤسسه‌ی مکتباتی اسلام‌شناسی «بخش فلسفه»

سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب

انسان وارونه

(ویژگیهای انسان غربی)

ضمیمه

**انسان کامل**

از دیدگاه:

**زردشت**

بهای این جزوه پنجاه ریال است.

تهران - صندوق پستی ۲۴۳

اسکن شد

مؤسسه‌ی مکتباتی  
اسلام‌شناسی  
«درس هشتم»

سیمای انسان کامل از دیدگاه مکتب

انسان وارونه

(ویژگیهای انسان غربی)

ضمیمه

انسان کامل

از دیدگاه:

زردشت



○ انسان وارونه، انسان کامل از دیدگاه زرتشت

○ مؤلف: هیأت تحریریه

○ ناشر: مؤسسه‌ی مکاتباتی اسلام‌شناسی

○ تاریخ: تیرماه ۱۳۶۲ هجری خورشیدی

○ تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

○ چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»

## مقدمه

مؤسسه مکاتباتی اسلام‌شناسی برای گسترش بینش دانشجویان عزیز دوره درسهائی تحت عنوان انسان کامل از دیدگاه مکاتب مختلف ترتیب داده است تا خود دانشجویان بتوانند با مطالعه دروس این دوره، به‌خویشتن-شناسی بپردازند.

مؤسسه برای احتراز از هرگونه پیش‌داوری، نظریات تمام مکاتب مختلف جهان و فلاسفه‌ای را که در زمینه ارائه مدل انسان کامل سخن گفته‌اند، بررسی نموده و بالاخره در دروس نهم و دهم سیمای انسان کامل را از دیدگاه قرآن کریم و مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه ارائه خواهد کرد.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

مؤسسه‌ی مکاتباتی اسلام‌شناسی



مؤسسه‌ی مکاتباتی اسلام‌شناسی (بخش فلسفه: بحث انسان‌شناسی)

این درس مجموعاً با نه درس دیگر تشکیل يك دوره واحد را میدهد كه عبارتند از:

سیمای انسان کامل از دیدگاه مكاتب

آغاز سخن: در جستجوی انسان کامل

درس اول:

انسان کامل از دیدگاه: بودا - بهاكتی - یوگا (هند باستان)

درس دوم:

انسان کامل از دیدگاه: لائوتسه - کنفوسیوس (چین باستان)

درس سوم:

انسان کامل از دیدگاه: افلاطون - ارسطو (یونان باستان)

درس چهارم:

انسان کامل از دیدگاه: اپیکور - رواقیون (یونان و روم)

درس پنجم:

انسان کامل از دیدگاه: فارابی - عرفا - مولوی (متفکران اسلامی)

درس ششم:

انسان کامل از دیدگاه: نیچه - مارکس - اریک فروم (اومانیسم و ماتریالیسم جدید)

درس هفتم:

انسان کامل از دیدگاه: کی‌یرکه گورو (کی‌یر که گارد) - یاسپرس - سارتر (اکزیتانیسم)

درس هشتم:

انسان وارونه (ویژگیهای انسان غربی)، ضمیمه (انسان کامل از دیدگاه زرتشت)

درس نهم:

انسان کامل از دیدگاه: قرآن

درس دهم:

انسان کامل از دیدگاه: نهج البلاغه



## انسان و ارو نه

«آنچه را د نسانی نام داده اند، بواقع عبارت  
بود از مرگ بسیاری از چیزها» رنه گنون

در گفتارهای پیش انسان کامل را از دیدگاه مکاتب و  
اندیشه های گوناگون بشری مورد بحث و بررسی قرار  
دادیم. اینک برای آنکه با سیمای انسان معاصر نیز  
— آنهم انسانی غربی — آشنائی پیدا کنیم در این گفتار  
به بحث پیرامون ویژگی های چنین انسانی می پردازیم.  
هدف از این بحث اینست تا میان انسانی که در عصر  
و زمان ماست با انسانی که مکاتب گذشته معرفی کرده اند  
مقایسه ای به عمل آید، یعنی مشخص شود که میان انسان  
معاصر با انسانی که مکاتب گذشته مطرح کرده اند چه  
اختلافاتی وجود دارد؟

برای نیل به این مقصود لازم و ضروریست که در  
خلال بحث به تغییر و تحولاتی که در بینش انسان  
معاصر بوجود آمده است اشاره شود، چرا که این تغییر  
و تحولات موجب پیدایش انسان معاصر شده است.

اومانیزم:

مهمترین ویژگی تفکر معاصر غربی که انسان

کنونی نیز زائیده آنست «اومانیسم» می باشد.  
اومانیسم را به معانی گوناگون گرفته اند و گاه به غلط آنرا «انسان دوستی» نیز ترجمه کرده اند. بهترین معنی که برای این کلمه می توان ذکر کرد «اصالت انسان» یا «نظام انسان مداری» و «انسان محوری» است. برای مطالعه اومانیسم باید به ویژگی های آن اشاره کرد.

در نظام انسان مداری محور همه امور انسان است. انسان است که قانون گذاری می کند و تکلیف صادر می نماید. انسان است که ارزش گذاری می کند. در این نظام محور همه چیز انسان است و در جهت خواسته های انسانی. در این نظام که امروزه در غرب حاکمیت دارد، انسان خود را موجودی مستقل و یگانه می پندارد و به هیچ قدرتی خارج از خود اتکاء ندارد. نقطه اتکاء و تکیه گاه انسان، خود انسان است. انسان فقط به خود توجه دارد و خواسته های خود و هرچه را که خود صلاح بداند می کند و هرچه را که صلاح نداند نمی کند. گرداننده حیات و زندگیش نیز خودش می باشد.

نظام انسان مداری از رنسانس به بعد نضج پیدا کرده است، چرا که از رنسانس به بعد، انسان خود را موجودی مستقل می پندارد. موجودی که پیوستگی خود را نه تنها از دین و مذهب بریده که دیگر پیوستگی عمیقی میان خود و خدا برقرار نمی سازد و حتی گاهی بر علیه او می شورد و می کوشد تا گرایش به او را با اموری واهی و دور از عقل و منطق توجیه کند.

اگر قبل از رنسانس انسان غربی، خدا را برترین موجودات می پنداشت، از رنسانس به بعد خود را برتر

از همه چیز می‌پندارد و می‌کوشد تا ارزشهایی را که به خدا نسبت داده بود به خود نسبت دهد، و خود را از همه قیدها و تعلق‌های الهی رها سازد و هیچکس و هیچ چیز را بالاتر از خود نداند و مطیع هیچکس نباشد و اراده خود را بر هر چیز غالب سازد.

### علم‌زدگی:

از رنسانس به بعد که اروپا از خواب هزارساله خود بیدار شد و اندیشه‌های علمی جایگزین اصول تبعیدی کلیسا و آراء ارسطو گردید بشریت به مدد علم و دانش توانست کشفیات و اختراعات فراوانی را انجام دهد.

در آغاز رنسانس بود که «فرانسیس بیکن Francis Bacon انگلیسی شعار علم برابر است با توانائی و قدرت را به بشریت آموخت و پس از وی «آگوست کنت August Comte» فرانسوی فریاد برآورد که مذهب آیندگان علم خواهد بود.

سیر علم در قرون جدید موجب شد تا اعتماد عظیمی به پیروزی علم در همه زمینه‌ها ایجاد شود، بطوریکه گروهی پنداشتند بزودی تمام مشکلات عالم و آدم با سر انگشت نازنین علم حل خواهد شد. در قرن نوزدهم بود که ادعا شد با شناخت ماده و قوه، کلید فهم جهان هستی را بدست آورده‌ایم و به مدد زیست‌شناسی می‌توانیم نژاد اصلح را وارث زمین و تاریخ سازیم. این بلند پروازیهای علمی در قرن نوزدهم تا بدانجا رسید که کم‌کم این اندیشه به‌ذهن بعضی از

دانشمندان خطور کرد که بیائیم علم را جایگزین همه چیز سازیم. خدا را کنار بگذاریم و علم را پرستیم. اخلاق و وجدان و اصول عالیه انسانی را بکناری نهاده و علم و دانش را جایگزین آنها سازیم.

«فروید» را می توان از نخستین پیشگامان علم-پرستی بشمار آورد. او کسی است که علم را جانشین خدا و مذهب نموده است. به نظر وی اعتقاد به خدا و اصول مذهبی اوهام و پندارهایی بیش نیستند، چرا که نه قابل اثبات علمی بوده و نه لزومی برای افراد انسانی دارند. و اینهم که ما می بینیم تاکنون این اوهام و پندارهای واهی از میان نرفته و کمتر افراد انسانی قادر به نفی و طرد آنها می باشند، بیشتر به این جهت است که علم دوران کودکی خود را می گذراند و اگر روزی علم گام به دوران بلوغ و شکوفائی خود بگذارد این اوهام و پندارها از میان رفته و علم جایگزین آنها خواهد شد.

«برتtrand Russell» نیز از جمله کسانی است که علم و دانش را داروی همه دردهای بشری می داند و حتی مدینه فاضله ای بنام «جامعه علمی» برای پایه بنا نهاده است. مدینه ای که حکومت و تعلیم و تربیت و تولید مثل و کنترل جمعیت و روابط اجتماعی همه و همه براساس علم و دانش تکوین می یابند. بگمان راسل می توان به کمک قوانین مندل و جنین شناسی تجربی گیاهان و جانوران جدیدی را که با انسان طبیعی تفاوت های عمده و مطلوبی دارند بوجود آورد، بیاری تکنیک و علمی چون روان شناسی و اقتصاد می توان جوامعی مصنوعی ایجاد کرد. البته جوامعی که دارای

ویژگیهای پیش‌بینی نشده‌ای هستند.<sup>۱</sup>  
نه تنها فروید و راسل که تفکر حاکم بر انسان غربی می‌خواهد همه‌چیز را با عینک علم آنهم از دریچه علوم تجربی توجیه و تفسیر کنند. انسان غربی می‌خواهد وجدان را براساس علم و تجربه تفسیر کند. روح را در زیر کارد جراحی پیدا کند. و شعاع‌های وحی را با تلسکوپ‌ها و دوربین‌های نجومی خود ببیند و سرانجام آنکه خدا را کنار بگذارد و به پرستش علم و دانش پردازد.

اشکال عمده تفکر غربی تنها در این نیست که علم زده است، بلکه عمده اشکال در اینست که به حد و مرز این علم توجه نمی‌شود. به این نکات توجه نمی‌شود که:

علم جدید هدف و غایتی را در بر ندارد. برخلاف علم در اعصار گذشته که بی‌هدف و غایت نبود. علم جدید کمی است، یعنی چیزی را که قابل اندازه‌گیری باشد قابل‌شناسائی می‌داند. چیزی را که نتوان بامقیاس و میزان کمی ارزیابی کرد اصلاً وجود ندارد.

علم جدید چون متکی بر حس و تجربه است از هیچ نقطه اتکاء ثابت و مطلق نیز برخوردار نیست. علم جدید هیچ مبنا و منشأ و اصل و نسبی را برای خود در نظر نمی‌گیرد.

علم جدید مساوی با قدرت و توانائی شده است یعنی از زمان بیکن تا کنون علم ارزش و اصالتی را که در گذشته دارا بود کنار زده است.

---

۱- «جهان‌بینی علمی» ص ۲۲۱-۱۷۳.

علم جدید دیگر عالم را به عنوان آیه‌ای از آیات الهی نمی‌نگرد. عالم برای علم جدید چونان جسدی بی‌روح است که فقط می‌توان در آن دخل و تصرف کرد، نه آنکه بتوان با آن همدلی و همسخنی داشت. علم قدیم عالم را زنده و آیه‌ای از آیات الهی تلقی می‌کرد، و با آن همسخنی و همدلی داشت، چرا که سیر او را چون خود سیر بسوی حق می‌دانست.

در واقع بشر جدید از آنهنگام که وحی را کنار گذاشت و عقل معاش‌اندیش خویش را ملاک حق و حقیقت دانست، علم زده شد. انسان روزگار ما نیز وحی و شناخت‌های الهامی و اشراقی را کنار گذاشته و شناخت تجربی را تنها وسیله شناخت حقیقت می‌داند. بشر جدید غربی نه تنها نسبت به وحی بی‌تفاوت شده و وحی را کنار گذاشته که اگر اندک اعتقادی هم به آن داشته باشد می‌خواهد همه‌چیز را براساس عقل خود تفسیر کند. یعنی احکام قطعی وحی نیز تا آنجا پذیرفته است که عقل جزئی بتواند آن را توجیه و تفسیر کند.

### عمل‌زدگی:

انسان غربی عمل‌زده است، چرا که اصالت را به عمل داده و عملگرایی را از ارزشها بشمار می‌آورد. برای انسان معاصر عمل جایگزین بسیاری از چیزها می‌شود و جای دیگر ارزشها را می‌گیرد.

انسان‌های گذشته نیز از عمل خودداری نمی‌کردند و دستورالعمل‌هایی هم که در تمام آئین‌ها و مذاهب مطرح شده نشانه آنست که هیچ آئینی نمی‌تواند منکر مسئله

عمل شود، ولی فرق اساسی که میان آن عملی که مذاهب گذشته از آن سخن بمیان می‌آوردند با عملی که انسان امروزی از آن سخن بمیان می‌آورد در چند چیز است. یکی در اینکه عمل در گذشته جایگزین دیگر ارزشها نمی‌شد، یعنی عمل که می‌آمد دیگر ارزشهای اخلاقی از میان نمی‌رفت و این عمل هرچه بود اساساً اخلاقی و انسانی بود، در حالیکه عمل انسان معاصر جدای از اخلاق و مذهب است.

از فرق‌های دیگر اینکه انسان گذشته عمل را وسیله تلقی می‌کرد و بخوبی نیز آگاه بود که عمل وسیله است، اما انسان معاصر اگر چه گاه سخن از وسیله بودن عمل نیز بمیان می‌آورد ولی فرقی اساسی میان وسیله و هدف قائل نمی‌شود و حتی در بسیاری از مواقع آنرا هدف نیز تلقی می‌کند و از همینجاست که بیماری «عمل‌زدگی» شیوع پیدا می‌کند و عمل‌زدگی هرچیز را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

از رنسانس به بعد بسیاری از مکتب‌ها اصالت را به عمل دادند. هم «مارکس» سخن از عمل به میان می‌آورد و هم «سارتر» و «ویلیام جیمز».

«مارکس» با مطرح کردن «پراتیک» انسان و جامعه‌ای را نمونه می‌داند که دست از عمل نشوید. به بیان دیگر مارکس عمل را سازنده انسان می‌داند و موجودی که بخواهد در گوشه‌ای خزیده و به عمل بی‌توجه باشد ناقص بحساب می‌آورد.

«سارتر» نیز با طرح اصل «انتخاب» بیشترین بهاء را در سازندگی انسان به عمل می‌دهد، البته بدون هیچگونه ملاک و معیاری. «ویلیام جیمز» نیز تا آنجا

پیش می‌رود که عمل را ملاک حقیقت بحساب می‌آورد. بگمان وی آنچیزی حقیقت دارد که در عمل مفید واقع شود. و اگر عملی فایده‌ای در خارج نداشته باشد از حقیقت تهی خواهد بود.

اگر مکاتب گذشته عمل را مطرح می‌ساختند اولاً تمام بهارا به عمل نمی‌دادند، بلکه برای ایمان و آگاهی نیز نقشی قائل بودند و ثانیاً به انگیزه عمل نیز توجه داشتند و عمل را به هر انگیزه‌ای سازنده انسان نمی‌دانستند، در حالیکه برای انسان کنونی نه انگیزه و نیت مطرح است و نه آگاهی و ایمان و چه بسا که عمل تعیین‌کننده آگاهی و شعور انسان نیز بشمار می‌رود.

### اصالت مادیت، رفاه‌زدگی:

انسان معاصر موجودیست ماده‌گرا. البته صرفاً نه به معنای اصطلاحی کلمه که آن را در مقابل اعتقاد به خدا و مذهب قرار می‌دهیم و کسی را که اعتقادی به دین ندارد ماده‌گرا می‌نامیم. بلکه مراد آنست که انسان غربی معنویت را فراموش کرده و اصالت را به مادیت می‌دهد. هرچه را که در قلمرو زندگی مادی او قرار گیرد و بتواند نیازهای مادی او را برطرف سازد دارای ارزش حیاتی می‌دانند و هرچه که بخواد از دایره زندگی مادی بیرون باشد نه تنها دارای ارزش نمی‌داند که ضد ارزش نیز بشمار می‌آورد.

توجه انسان امروزی به مادیت بگونه‌ای است که به جرأت می‌توان گفت در هیچ دوره‌ای از تاریخ زندگی بشر، انسان تا این حد ماده‌گرا نبوده است و هیچ عصر

و زمانی را نیز نمی‌توان سراغ گرفت که انسان، رفاه زندگی و امرار معاش را اینچنین واجد «ارزش» دانسته باشد.

انسان کنونی از آخرت بریده و به دنیا چسبیده است. نگاه خود را از آخرت و امور اخروی برداشته و بسوی دنیا و امور دنیوی افکنده است و در این راه تا آنجا پیشرفته است که به بیماری دنیازدگی مبتلا شده است.

اساساً در عصر و زمان ما انسان وارونه می‌شود. چرا که نگاه او از آسمان به زمین افتاده است. و به جای آسمان به زمین اصالت می‌دهد. و می‌کوشد تا هرچه بیشتر به زمین وفادار بماند.

انسانی که در گذشته از بعد عرفانی مذهب لائوتسه و بعد اخلاقی آئین کنفوسیوس برخوردار بود یا می‌خواست طبق مراتب عالم وجود فیلسوفان زندگی کند، امروز به يك كالای تجارتي و موجودی مصرف‌کننده تبدیل شده است. اگر تا دیروز هدف و غایت انسان رستگاری بود، امروز رفاه‌جوئی هدف و غایت حیات آدمی تلقی شده است. و افراد نیز در این راه با یکدیگر به مسابقه پرداخته‌اند، هرچه بیشتر تولید کردن و هرچه بیشتر مصرف کردن نیز شعار حیات انسان کنونی است. بهشت ملکوتی تبدیل به بهشت زمینی شده است و دوزخ زمینی نیز که همان فقر اقتصادی است جایگزین دوزخ فردا شده است.

براستی که در میان مکاتب معاصر کمتر مکتبی را می‌توان یافت که در وارونه ساختن انسان نقش خود را ایفاء

نکرده باشد، مکاتبی چون مارکسیسم و اگزیستانسیالیزم بجای آنکه نقاط منفی ایدئولوژی‌ها و مکاتب حاکم بر جامعه خود را بر طرف سازند تیشه برداشتند و بر نقاط مثبت آن مکاتب و اصول ثابت‌ه انسانی زدند. بجای آنکه بیایند ابعاد فراموش شده حیات انسانها را احیاء کنند ابعاد مثبت حیات انسانها را نیز به نابودی کشانند. بجای آنکه بهشت زمینی را وسیله‌ای برای سیر بسوی بهشت آسمانی بدانند با کنار زدن بهشت آسمانی و اصالت دادن به بهشت زمینی هر دو بهشت را برای انسان‌ها تبدیل به دوزخ ساختند.

### خلاء ایدئولوژیکی:

یکی دیگر از ویژگی‌های انسان غربی اینست که از خلاء ایدئولوژیکی برخوردار است.

می‌دانیم که انسان بیک نظام عقیدتی جامع نیازمند است تا مسائل اساسی او را پاسخ گوید، یعنی معماهای وجود او را حل کرده، هدف و مسیر و زندگی او را نشان دهد. بایدها و نبایدهای او را مشخص نماید و به او بگوید چه بکند و چه نکند.

انسان جدید غربی از آنجا که خدا را فراموش کرده و از حق بریده است دچار خلاء فکری و عقیدتی شده است، چنین انسانی از پشتوانه‌ای فکری برخوردار نیست تا سؤالات اساسی او را پاسخ گوید.

در قرون وسطی کلیسا با تمام نقطه ضعف‌هایش می‌توانست پاسخی برای مسائل فکری و عقیدتی افراد باشد، اما بعد از قرون وسطی یعنی در دوره رنسانس که

کلیسا به گوشهٔ عزلت خزیده شد. و مسیحیت نیز چون جسدی بی روح بوسیله کشیشان در کلیساها دفن گردید، خلاءهای فکری بسیاری گریبانگیر انسان ها شد.

انسان کنونی برای آنکه خلاءهای فکری خود را پر کند دست به دامان ایدئولوژیهای چون مارکسیسم و ناسیونالیسم و... زده است. اما آیا این ایدئولوژیها پاسخگوی نیازهای فکری و عقیدتی انسان بوده است یا نه؟ مطالعه و تحقیق در محتوی این ایدئولوژیها نشان دهنده آنست که هیچیک از آنها پاسخگوی مسائل اساسی بشر و نیازهای او نبوده اند. یعنی نه تنها دردی از دردهای بشری را درمان نکرده اند که خود دردی هم بر آنها افزوده اند. بررسی عملکرد بنیانگذاران و طرفداران این ایدئولوژیها و جوامعی که این ایدئولوژیها در آنها تحقق پیدا کرده است مؤید این نظر است. اگر این ایدئولوژیها می توانستند پاسخگوی مسائل بشری باشند، دیگر نمی بایست اثری از اینهمه نابسامانی ها و فسادها دیده می شد، دیگر نمی بایست اثری از این همه جنگ و خونریزی، فقر و گرسنگی و بیماریهای جسمی و روانی دیده می شد، دیگر نمی بایست روز به روز بر دردها و بدبختی های بشر افزوده می شد.

گفتیم که یکی از ویژگی های انسان معاصر «خلاء ایدئولوژیک» اوست، حال اضافه می کنیم که یکی از عوارض لاینفک این خلاء «غربت و پوچی» انسان در عرصه هستی است. رنجی که بسیاری از انسان ها از غربت و تنهایی امروزه می برند تاکنون هیچگاه وجود نداشته است. آثار بسیاری که از پوچگرایانی چون کامو،

کافکا و ژان پل سارتر به صورت داستان و نمایشنامه ارائه شده است نشان دهنده شدت این بیماری عصر ماست.

انسان کنونی خود را موجودی پرتاب شده به جهان می یابد، موجودی که حیاتش تهی از معنا و مفهوم است؛ موجودی که تهی از انتظار است، نه انتظار فردا را دارد و نه انتظار بهشت و دوزخی را. انسان کنونی نه با هستی همدلی دارد و نه تفاهمی. اگر انسان گذشته می کوشید تا موقعیت خود را در هستی دریابد و به این وسیله به زندگی خود معنا و مفهوم ببخشد، انسان امروزی برای خود در هستی موقعیتی قائل نیست تا با برخورداری از آن برای زندگی و حیات خود معنا و مفهومی پیدا کند.

### مسخ آزادی:

برای انسان معاصر بسیاری از مفاهیم انسانی مسخ شده است. انسان امروزی براساس جهان بینی حاکم بر اندیشه خود که انسان محوری است مفاهیم بسیاری را جرح و تعدیل کرده است که از جمله این مفاهیم مسئله آزادی است.

شکی نیست که آزادی کلمه مقدسی است و خونهای بسیاری در طول تاریخ در راه آن ریخته شده است و از مهمترین زمینه های تعالی و رشد فرد و جامعه به حساب می آید، و کسی که بخواهد به نفی آن پردازد و ارزش و اهمیت آن را نادیده بگیرد، بدون شك قبل از نفی آزادی به نفی خود پرداخته است.

مفهوم آزادی در عصر و زمان ما دو تغییر اساسی پیدا کرده است. یکی آنکه آزادی «هدف» تلقی شده است و دیگر آنکه محتوای «خودبنیادانه» پیدا کرده است. اگر بخواهیم از بازیگریهای خود بکاهیم باید آزادی را وسیله بدانیم نه هدف. اما متأسفانه نه تنها انسان‌های معمولی که بسیاری از متفکران و اندیشمندان روزگار ما نیز از آن بعنوان يك هدف یاد کرده‌اند و در مدح آن شعرهای بی‌وزن و قافیه بسیار سروده‌اند. در حالیکه متفکران گذشته آزادی را وسیله‌ای میدانستند برای رفع موانع (موانعی که آدمی را از رشد و کمال باز می‌دارد) و هیچگاه به انسان‌ها نمی‌گفتند که به پرستش آزادی پردازید و خود را در پای چنین بتی قربانی کنید، بلکه انسان‌ها را در راه بدست آوردن آن تحریک و تشویق می‌کردند تا با بدست آوردن آن، سیر بسوی هدف اعلای حیات خود بکنند. اما امروزه بنام آزادی و با تفسیرهای گوناگون از آزادی، بسیاری از متفکران یا متفکر نمایان نه تنها گامی در جهت رشد و تعالی انسانها بر نمی‌دارند که بسیاری از ارزشهای اخلاقی و الهی را هم تحت این نام به قربانگاه می‌فرستند. البته ریشه این مسأله را باید در رنسانس جستجو کرد. چرا که پس از رنسانس در مغرب زمین آزادی و آزادیخواهی معنایی تازه پیدا کرد. متفکرانی چون ژان-ژاک روسو و ولتر و استوارت میل برداشتی نو از آزادی را ارائه دادند. به این معنا که نظام مدنی را جایگزین نظام الهی کردند و آزادی را در رابطه با اصالت فرد و حاکمیت ملی توجیه و تفسیر کردند. و کم‌کم دموکراسی بمعنای حکومت مردم بر مردم به عنوان بهترین نوع حکومت مطرح شد و

متفکران اجتماعی بسیاری نیز در راه تحقق آن گام برداشتند. در نتیجه حاکمیت خداوندی کنار رفت و شرایع الهی نیز از زندگی بشری جدا شدند و رأی اکثریت نیز بعنوان ملاك حق و باطل شناخته شد. و متأسفانه این بیماری یعنی بیماری اکثریت زدگی تاکنون ادامه پیدا کرده است. خواه این اکثریت بخواهد نظام سرمایه داری را بپذیرد و یا نظام سوسیالیستی را، هیچ فرقی نمی کند و در واقع هر يك به اعتباری حق است و هیچ يك از دو طرف را نیز نمی توان باطل دانست، اگر چه این دو با یکدیگر در تضاد باشند. و اگر کسی هم فریاد اعتراض برآورد که چگونه می شود اکثریت ملاك حق و باطل باشد آنهم اکثریتی که اندیشه اش در رابطه با تبلیغات حزبی و گروهی و شعارهای فریبنده و قدرت های مسموم شکل می گیرد. این شخص باید به جرم اهانت به انسانها و نادیده گرفتن رأی مردم از جامعه انسانی طرد شود. بگذریم که این قصه سری دراز دارد.

تغییر دیگری که در این عصر در مفهوم آزادی داده شده است تغییر در ماهیت آنست. یعنی آزادی در خدمت خواسته های نفسانی انسان در آمده است، نه در جهت رشد و تعالی انسانی و از همینجاست که بی بندوباری و جدا شدن از قوانین اخلاقی و الهی آزادی تلقی می شود. و هرچه نفس اماره بشر اقتضاء کند آن عین آزادی است. و در همین رابطه است که می توان گفت دیگر مرز میان توطئه و هرج و مرج قابل تشخیص نیست، و حتی توطئه و هرج و مرج نیز عین آزادی و آزادیخواهی تلقی می شود. به بیان دیگر

آزادی از جبر برون معنا دارد نه آزادی از جبر درون، و اساساً این آزادی در خدمت جبر درون است و تمایلات نفسانی حاکم بر آن.

اگر انسان امروزی فقط به آزادی برونی می‌اندیشد انسان گذشته معنای دیگری را برای آزادی در نظر داشت، که آنهم رها شدن از بندهای درونی بود و در واقع آزادی برونی در خدمت آزادی درونی بود و متفکران نیز می‌کوشیدند تا انسانها را با غل و زنجیرهای درون که آدمی را به بند می‌کشند آشنا سازند نه آنکه خود بنام آزادی غل و زنجیری جدید بر پای آدمیان ببندند.

### تکنولوژی ملاک پیشرفت:

می‌دانیم که یکی از مسائلی که همواره مطرح بوده و هست اینست که خیر چیست و شر کدام است؟ خوب چیست و بد کدام است؟ ترقی و تکامل چیست و انحطاط و ارتجاع کدام است؟ کدام جامعه را می‌توان پیشرفته دانست و کدام جامعه را عقب مانده؟ و اساساً ملاک پیشرفت و ترقی چیست و ضابطه انحطاط و عقب ماندگی کدام؟

اگر به مکتب‌ها و مسلک‌هایی که تا قبل از این چهار قرن پیدا شده‌اند بنگریم بخوبی در می‌یابیم که ملاک‌ها بکلی با ملاک‌های امروزی متفاوت است، چرا که معنویت و گرایش به اخلاق و عرفان بگونه‌ای در اکثر آن مکاتب دیده می‌شود و هر يك فرد یا جامعه را پیشرفته می‌دانسته که از معنویت بیشتری برخوردار

باشد. آنان انسانی را متعالی تر می دانستند که از رشد اخلاقی بیشتری برخوردار بود و همچنین جامعه‌ای را نیز با ارزش تر می دانستند که به فضائل اخلاقی بیشتر توجه می کرد. در حالیکه در عصر و زمان ما ملاک پیشرفت فن و تکنولوژی است. جامعه‌ای که وسائل و امکانات فنی و تکنیکی پیچیده تری را داشته باشد پیشرفته و جامعه‌ای که از چنین امکاناتی برخوردار نباشد عقب مانده و توسعه نیافته نامیده می شود. بطور مثال جامعه هند با آن فرهنگ غنی و ارزشهای متعالی خود يك جامعه توسعه نیافته و عقب مانده تلقی می شود اما جامعه فاسد و بی هویت آمریکا جامعه‌ای پیشرفته و مترقی. در ذهنیت انسان غربی نیز جامعه‌ای پیشرفته تر است که از تکنولوژی دقیقتر و پیچیده تری برخوردار باشد و بناگزیر انسانی هم که در چنین جامعه‌ای زندگی می کند انسانی پیشرفته تر نسبت به انسان هندی و ایرانی است.

### غفلت از مرگ:

از دیگر ویژگیهای انسان امروزی غفلت از مرگ است. انسان غربی مرگ را فراموش کرده است بطوریکه گوئی اصلاً مرگی در کار نیست. اینکه می گوئیم انسان غربی غفلت از مرگ دارد قابل تأمل است، چرا که شاید سؤال شود مگر ممکن است که انسانی مرگ خود را فراموش کند یعنی نداند که میمیرد؟ پاسخ اینست که در اینجا مسأله این نیست که انسان می داند یا نمی داند که میمیرد، زیرا هرابله و نادانی هم بخوبی درمی یابد که

یکروز رخت از این سرای برخواهد بست، بلکه مسأله اینست که انسان غربی به مسأله مرگ بی توجه است و آنرا به جد نمی گیرد. یعنی میان مردن خود و از میان رفتن فلان لباس و یا فلان تابلوی زیبای خود تفاوتی نمی بیند و چه بسا آن اندازه که در حفاظت تابلوی زیبای خود می کوشد و به هستی و نیستی آن می اندیشد به هستی و نیستی خود تا آن حد و اندازه توجه نمی کند. جلوه های بارز بی توجهی انسان غربی را نسبت به مسأله مرگ می توان از رفتارهای این انسان در رابطه با مرگ یاران و عزیزانش مشاهده کرد. اگر انسان شرقی عزیزی را از دست بدهد، در مرگ او سوگواریها می کند و مرده خود را با آداب و رسوم خاص تشییع کرده و به خاک می سپارد. در حالیکه انسان غربی اصلاً چنین رفتاری ندارد. تلفنی می زند و مسئول گورستان می آید و جنازه را در ماشین مخصوص گذارده و به گورستان می برد و به خاک می سپارد. نه مجلس ترحیمی و نه ماتمی و نه شیون و فریادی.

انسان گذشته در اندیشه مرگ می زیست و مردن خود را امری جدی می دانست و در فکر آن بود تا برای فردای خود - یعنی روز واپسین - توشه و اندوخته ای را ذخیره کند و حتی به انتخاب مرگ خود نیز می پرداخت، اما انسان کنونی از آنجا که اعتقاد به فردا ندارد و حتی امروز خود را نیز بی فایده و بی ثمر می داند سعی دارد تا مرگ را به فراموشی بسپارد.

اما آیا انسان غربی در کوششی که برای فراموشی و غفلت از مرگ داشته و دارد موفق بوده است؟ آیا توانسته است که مرگ را منزوی کند و آن را از ذهن

و اندیشه خود دور سازند؟ مسلماً نه، چراکه مسأله مرگ مسئله‌ای نیست که از فطرت انسانی بدور باشد و فطرت انسانی بتواند به سادگی آن را نابود سازد. میل به بقا يك نیاز است و مسأله مرگ نیز با این نیاز در رابطه است. آدمی می‌تواند این نیاز را برای مدت کوتاهی فراموش کند یا آن را از ضمیر خود آگاه خود به ضمیر ناخودآگاه خویش پس براند، اما هیچگاه نمی‌تواند آنرا نابود سازد.

سخن متفکران و دردمندانی که در غرب سخن از مرگ رانده‌اند و به نشان‌دادن اهمیت آن پرداخته‌اند و غفلت از آن را خسرانی بزرگ دانسته‌اند نمایشگر این حقیقت است که مسأله مرگ را برای همیشه نمی‌توان فراموش کرد. انسان نمی‌تواند نسبت به مسأله مرگ بی‌تفاوت باشد و اگر هم بی‌تفاوتی‌ها و غفلت‌های بسیاری را می‌بینیم نشانه بیماریست نه سلامتی. نشانه يك بحران انسانی است که باید هرچه زودتر به دفع آن پرداخت.

«مارتین هایدگر» از جمله متفکرانی است که غفلت از مرگ را مطرح کرده است و به مسأله مرگ اهمیتی درخور توجه کرده است. بگمان هایدگر انسان هنگامی می‌تواند به وجود اصیل خود دست یابد که با امکان مرگ روبرو شود، چرا که تنها مرگ است که می‌تواند انسان را از زندگی مبتذل روزانه خارج سازد. تفکر و توجه به مسأله مرگ موجب می‌شود تا انسان به خود بیاندیشد و خودهای دروغین را کنار زده و به «خود» حقیقی خویش دست یابد. هایدگر یکی از بحرانهای انسان کنونی را بی‌توجهی به مسأله مرگ و فراموشی

آن می‌داند.

### هشت گناه بزرگ انسان متمدن:

در مورد اوضاع و احوال انسان کنونی اندیشمندان بسیاری از شرق و غرب سخن گفته‌اند که اشاره به آنها فرصت و مجال دیگری را می‌طلبد و در اینجا فقط به نظر یکی از دانشمندان غربی که کتابی تحت عنوان «هشت گناه بزرگ انسان متمدن» تألیف نموده است اشاره کرده و بدون نقد و بررسی مطالب انتقادی این نویسنده، بحث را به اتمام می‌رسانیم. بنظر نویسنده این کتاب، «کنراد لورنتس» هشت ویژگی از ویژگی‌های انسان معاصر قابل ذکر است که عبارتند از:

#### ۱- کثرت جمعیت:

افزایش بی‌حد و حساب جمعیت موجب درهم فشردن افراد جامعه گردیده و آنها را بر آن داشته تا تنها در فکر این باشند که برای خود «پایله‌ای» بسازند. تراکم جمعیت دولت‌ها را ناگزیر از ساختن شهرک‌ها کرده است. شهرک‌هایی که انباشته از خانه‌هایی است چون طویله و آغل حیوانات که فقط با شماره‌گذاری از یکدیگر قابل تشخیص هستند. آغل‌هایی که موجودات ساکن در آنها از یکدیگر بیگانه بوده و کمتر با یکدیگر تماس واقعی برقرار می‌کنند. تراکم جمعیت که موجبات تولید بودن افراد را در

يك فضای تنگ و محدود فراهم آورده، باعث گردیده تا پرخاشجوئی در میان افراد پیدا شود. افراد نسبت به یکدیگر بی‌علاقه شده و از یکدیگر فاصله پیدا کنند. تا جائیکه دزدی و آدمکشی و تجاوز جنسی در روز روشن در خیابانهای شلوغ و پرجمعیت انجام می‌گیرد، بدون آنکه عابری در آن دخالت کند.

## ۲- ویران ساختن محیط زندگی:

انسان روزگار ما بسیاری از کشتزارها و زمین‌های سرسبز و خرم را به زمین‌های بایر تبدیل کرده است. جنگلهای بسیاری را بر اثر قطع درختان به ویرانه‌ها تبدیل ساخته است. حیوانات بسیاری را بر اثر غفلت و بی‌توجهی نابود نموده است.

بشر امروز بیش از آنچه که می‌پندارد يك موجود سازنده است، موجودی ویرانگر است. این انسان بی‌خبر گمان می‌کند که با استفاده از مواد شیمیائی توانسته حشرات موذی را نابود کرده و به پرورش و رشد گیاهان کمک کند، در حالیکه با استفاده نامعقول و بی‌رویه از این مواد محیط زیست انسانی خود را به نابودی کشانده است.

ویران‌سازی محیط زیست همچنین موجب شده تا حس زیبایی‌جوئی انسان نیز درست ارضاء نشود و انسان روزگار ما به «نابینائی مطلق روانی نسبت به زیبایی»ها گرفتار شود، چرا که «شهرنشین، حتی آسمان پر ستاره را هم به صورت طبیعی خود نمی‌بیند، زیرا نگاهشان باید از لابلای آسمان‌خراشها و از میان

ابره‌ای مواد شیمیائی بگذرد.»

### ۳- رقابت انسان با خود:

رقابت انسان با انسان نیز یکی از مشخصات انسان امروزی است. از آنجا که ملاک ارزیابی ارزش‌ها فقط ملاحظات مادی و تجاری است، آدمی نسبت به بسیاری از چیزها که هم برای فرد انسان و هم برای کل بشریت سودمند است بی‌توجه شده است. و در این میان تنها چیزی ارج پیدا می‌کند که موجب برتری و تسلط بر دیگران شود، بدون آنکه به این مهم توجه شود که رقابت‌ها موجب افزایش اضطراب‌ها و دل‌نگرانی‌هایی می‌شود که بر اثر آن تندرستی آدمی به‌خطر افتاده و روز به روز بر تعداد بیماری‌های عصبی روانی افزوده می‌شود و انسانها از «رنجی مبهم» همواره در عذاب باشند. از همه اینها بدتر این خطر بزرگ نظام روانی انسانها را تهدید می‌کند که افراد انسانی روز به روز از «خود» می‌گریزند و از اینکه مبادا لحظاتی «با خود خلوت کرده» می‌ترسند و از «مراقبت باطن» سخت می‌پرهیزند. و حتی آنچنان با سر و صداها و فریادها خود را مشغول می‌دارند که کمتر از حال و احوال خویشتن خویش آگاه شوند.

### ۴- سستی احساس:

توسعه تکنولوژی جدید افراد انسانی را بگونه‌ای عادت داده تا نتوانند ناخوشایندی‌ها را تحمل کنند.

فراهم بودن امکانات بسیار موجب شده تا توانائی انسان در برابر مشکلات کاهش پیدا کند و آدمی همواره جویای راحت طلبی و آسایش تجملی باشد.  
«کنراد لورنتس» می نویسد:

وقتی در نیویورک بر اثر يك نقص نسبتاً عمده فنی در دستگاه تنظیم کننده برق برای چند ساعت قطع شده بود، بسیاری از مردم جداً گمان برده بودند که جهان به آخر می رسد.<sup>۲</sup>

توسعه صنعت داروسازی نیز انسان را عادت داده که در برابر کوچکترین دردی دست به دامان قرص های مسکن بزند. اگر يك سردرد كوچك ايجاد شود، اگر يك دل درد كوچك پيدا شود، اگر يك شب بی خوابی دست دهد، حتماً باید از داروهای شیمیائی استفاده کرد. بدون آنکه توجه داشته باشد که برای فرار از يك درد و رنج كوچك چه بهای گزافی پرداخته شده است. بشر امروز انتظار دارد که نابرده رنج گنج میسرش شود. دیگران کارکنند و زحمت بکشند و رنج ببرند تا انسان غربی در ناز و نعمت بسربرد. شرقی بیچاره استثمار و استعمار شود تا غربی رفاه زده از درد و رنج در امان باشد. و بر اثر همین عامل است که آدمك غربی دیگر آن شادی و لذت واقعی را که بر اثر تحمل و رنج ايجاد می شود احساس نمی کند، و لذتش فقط يك لذت کاذب است، آنهم لذت مد پرستی. هرماه پرده کرکره های

---

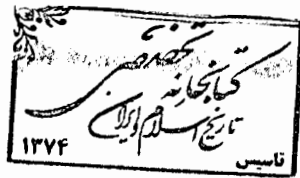
۲- هشت گناه بزرگ انسان متمدن ص ۶۴.

منزلش را عوض کند و هر سال اتومبیل سواریش را به مدل جدیدتر تبدیل سازد و...

## ۵- تباهی وراثتی:

در انسان نیازی وجود دارد به نام «عدالت خواهی». یعنی هر فرد از افراد انسانی دوستدار عدالت بوده و از ظلم و ستم متنفر است و حتی اگر خود نیز در حق کسی ظلم کند دوست دارد که در حقش عدالت رعایت شود.

این احساس عدالت خواهی از جمله عواملی است که می تواند حیات اجتماعی انسان ها را حفظ کند. اما در برابر این احساس طبیعی که حافظ نظام اجتماعی است، يك سلسله مشکلات وجود دارد که منشاء آنها تباهی وراثتی است. انسان امروزی دچار يك سلسله انحرافات وراثتی شده است. یعنی يك سلسله نیازهای ذاتی و سائقه های غریزی بر اثر عوامل اجتماعی و فرهنگی از مسیر اصلی خود دور شده است. در عصر ما کمبودهای وراثتی در افراد و تضاد میان مصالح فردی و اجتماعی با یکدیگر موجب پیدایش بیماریهائی شده است، که از جمله این بیماریها، بیماری کودک صفتی است که بسیاری از افراد گرفتار آن شده اند. اینکه انسان امروزی احساس مسئولیت نمی کند، نسبت به دیگران احساسی ندارد، نسبت به خواسته های آنی خود بی صبری می کند و همواره به دیگران متکی است نشانه کودک صفتی وی است، چرا که این صفات از صفات کودکان است.



## ۶- سنت شکنی:

یکی از آنچیزهائی که برای انسان غربی مد شده است سنت شکنی است. بگمان آدمک غربی هر آنچه را که بتوان بر آن نام سنت نهاد باید از میان برود و جای آن را چیزی جدید و نو بگیرد. در حالیکه می دانیم هر سنتی قابل از دست دادن نیست و اساساً تشخیص اینکه کدامیک از سنت های فرهنگی ضروری و کدام غیر ضروری و خرافی است کاری سهل و آسان نمی باشد و اینهم که انسان امروزی گمان می کند که به کمک عقل و خرد خود می تواند همه چیز را درک کرده و دیگر نیازی به سنت های معنوی ندارد خطائی نابخشودنی است، چرا که در اینصورت بسیاری از میراث های فرهنگی از دست خواهد رفت، همانگونه که انسان غربی بر اثر چنین خطائی بسیاری از ارزش های فرهنگی و معنوی خود را از دست داده است. «کنراد لورنتس» در این مورد بیان جالبی دارد که به نقل آن می پردازیم:

«این اعتقاد نادرست که فقط آنچه به طور عقلانی قابل درک یا حتی فقط با روش های علمی قابل اثبات است جزء دانش تزلزل ناپذیر آدمی است، عواقب وخیمی را به دنبال می آورد. این اعتقاد، جوانانی را که به اصطلاح «از نظر علمی روشن شده اند» ترغیب می کند به اینکه گنجینه عظیم دانسته و حکمت هایی را که در سنت های هر فرهنگ پر سابقه و در تعالیم ادیان بزرگ جهان نهفته است از بن نفی کنند. کسی که می پندارد

همه اینها باطل و بیپوده است بالمال خود را  
به دست اشتباه مخرب دیگری می‌سپارد و معتقد  
می‌گردد که علم، بی هیچ شك و تردیدی می‌تواند  
از راه‌های عقلانی و از هیچ، فرهنگی کامل  
بسازد.<sup>۳</sup>

آری یکی از ضرب‌هائی که بر اثر سنت‌شکنی به انسان  
امروزی وارد آمده است، کشمکش میان دو نسل است.  
کشمکش میان نسل جوان و بزرگسالان. دو نسلی که  
نمی‌توانند با یکدیگر تفاهم و هماهنگی داشته باشند،  
چرا که نسل جوان در برابر ارزشهای حاکم بر جامعه  
خود طغیان کرده و رفتارهای سنتی را نفی می‌کند. این  
نسل به سادگی به باده‌گساری و قماربازی تن در داده و  
اعتیاد به مواد مخدر را درمانی برای دردهای خود  
می‌پندارد. ریشه این اختلال‌ها را باید در از هم  
فروپاشیدگی نظام خانوادگی که منجر به عدم تماس  
واقعی میان والدین و فرزندان شده جستجو کرد.

## ۷- نظریه پذیری نوع آدمی:

در روزگار ما بسیاری از پژوهشگران به نظریه-  
پردازی برخاسته‌اند. به این معنا که فرضیات بسیاری  
که هنوز از بوتۀ آزمایش خارج نشده است بعنوان يك  
نظریه صد درصد علمی و یقینی ارائه می‌شود. و در این  
میان نیز وسائل تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی بیکار

---

۳- همان ص ۱۰۲.

ننشسته و با بزرگ جلوه دادن آنها توجه افراد بسیاری را بسوی آنها جلب می کنند. در عصر و زمان ما کم نیستند افرادی که بر اثر فقدان تخصص، و صرفاً تحت تأثیر عناوین و القاء نظریه پردازان به بیماری نظریه پذیری دچار شده اند. دانشجوئی که نمی تواند حق و باطل را بخوبی از یکدیگر تشخیص دهد به جهت عشق و علاقه ای که به استادش دارد چه بسا که نظریات استاد خود را چون وحی منزل پذیرفته و به تبلیغ آن پردازد. فرضیات «پاولف» و «فروید» از جمله فرضیه هائی هستند که مدتها در دنیا بعنوان نظریات صد درصد علمی تبلیغ می شدند. نظریه پاولف که براساس آن هرگونه رفتار انسان و حیوان بوسیله انعکاسهای شرطی قابل تفسیر و تبیین است، سالیان دراز بعنوان يك نظریه كاملاً علمی پذیرفته شده بود.

آری این یکی از گناهان بزرگ انسان امروزی است که به نظریه پردازی پرداخته و فرضیات واهی و بیموده ای را بعنوان اصول مسلم علمی با تلقین به توده های ناآگاه القاء کرده است. و این توده ها نیز بی خبر از آنکه تا چه حد بازیچه اغراض شخصی و هواهای نفسانی متفکر نماهائی که به نظریه پردازی پرداخته اند قرار گرفته است.

در هیچ يك از اعصار تاریخ نه مانند امروز از این همه نظریات به اصطلاح علمی خبری بوده و نه این چنین پژوهشگران برای اندیشه های خود تبلیغ می کردند! و برآستی که بشریت چه ضربه هائی از ناحیه متفکر نماها و نظریه پردازان نخورده است؟ چه اصول ثابتة انسانی که بازیچه تحقیقات بظاهر علمی فلان

روانشناس و بهمان جامعه‌شناس قرار نگرفته است؟  
چه تعداد اصول اخلاقی که با تفسیر و توجیه‌های  
ایدئولوژیهای گوناگون به بهانه‌های مختلف به بازیچه  
گرفته نشده است؟

## ۸- سلاح‌های هسته‌ای:

هشتمین گناه انسان متمدن مسلح‌شدن وی است  
به سلاحهای هسته‌ای. سلاح‌هایی که مدت زمانی کوتاه  
قادر است تا حیات بشری را محو و نابود سازد. فقط  
کافی است که فردی که به بیماری روانی مبتلاء شده،  
اما دیگران از تشخیص بیماری وی ناتوان هستند دست  
خود را به تکه‌های مخصوص بمب‌های هسته‌ای فشار  
داده و آنچه را که تصورش دشوار است بر سر بشریت  
بیآورد.

«کنراد لورنتس» این گناه را کوچکتر از گناه‌های  
دیگر تصور می‌کند، چرا که معتقد است ریشه این گناه  
را باید در سایر گناهان یافت، اما کم نیستند  
اندیشمندانی که ترس شدیدی دارند از آنکه دیوانه‌ای  
خدای ناخواسته به‌چنین گناه بزرگی دست بزند.  
بویژه که قرائن و شواهد روز به روز امکان ارتکاب به  
چنین فاجعه‌ای را بیشتر می‌کند. افزایش تسلیحات  
نظامی و عدم کنترل آن و تکیه بر روی تولید آن به  
عنوان يك عامل منبع درآمد برای کشورهای استعمارگر  
و عدم ضمانت اجرای قراردادهایی که میان ابرقدرت-  
های فاسد بسته می‌شود همگی از علائم بروز يك خطر  
ناگهانی هستند.

همین قرائن و قرائن دیگری موجب شده تافیلسوفی چون «برتراند راسل» کتابی تحت عنوان «آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟» بنگارد و در وجود زنده ماندن افراد انسانی در همین فردا شك کند! در اینجا نقل قسمتی از سخنان «ساموئل کوهن» پدر بمب نوترونی خالی از فایده نیست:

«... دو بمبی که در اواخر جنگ جهانی دوم روی دو شهر ژاپنی هیروشیما انداخته شد، خرابی‌های زیادی برجای گذاشت، حال آنکه بمب نوترونی برخلاف بمب اتمی فقط کشنده است و حتی به اندازه يك سر سوزن قدرت تخریبی ندارد.

قدرت انفجارش ناچیز است، زیرا ۸۰٪ انرژی آن به شکل اشعه نوترون آزاد خواهد شد. این اشعه بر هر میدان جنگی که ساطع شود کلیه موجودات زنده حتی موجودات ذره‌بینی را نابود خواهد ساخت.

آقای ساموئل کوهن درباره معایب و محاسن اختراع خود چنین ادامه می‌دهد:

«بمب نوترونی دو عیب عمده دارد: اول اینکه چون شهرها و ساختمان‌ها را بی‌آسیب می‌گذارد ممکن است دشمن آنها را اشغال کند و یا اینکه برای نابودی آنها از سوی دشمن بمب اتمی بکار رود. و عیب دوم این بمب در محدوده عملش

تمامی موجودات حتی موجودات انگلی را نابود می‌سازد و شهر بزرگی را در يك ميليونيم ثانيه به يك گورستان خاموش مبدل می‌سازد و سایر موجودات نیز آسیب خواهند دید. اما بنظر من بمب نوترونی «اخلاقی‌تر» از بمب هسته‌ای است چرا که بمب هسته‌ای که از شکسته شدن هسته اتم ساخته می‌شود پس از انفجار علاوه بر کشتار بسیاری را کور، کر، و ناقص‌العضو می‌کند، حال آنکه بمب نوترونی با قدرتی که دارد دیگر هیچکس را ناقص‌العضو باقی نخواهد گذاشت...»<sup>۱</sup>

سخن پدر بمب نوترونی حکایت از خیلی چیزها می‌کند، از جمله آنکه آدمکشی جزو ارزشها بشمار می‌رود و اگر بمبی ساخته شود که هیچ انسانی را بر روی زمین زنده باقی نگذارد، بمب بسیار اخلاقی است. آری سرانجام انسانی که از خدا بریده و ارزشهای الهی را رها کرده است اینچنین است!



ضمیمه درس هشتم:

### انسان کامل از دیدگاه زرتشت

دانش‌پژوهان گرامی توجه دارند که در دروس گذشته، هیئت تحریریه مؤسسه سعی نموده است تا تقریباً تمامی مکاتبی که نسبت به شناخت انسان کامل مطلبی اظهار داشته‌اند بررسی نموده و انتقاداتی نیز بر آنها بنماید.

با توجه باینکه زرتشت نیز در جهان‌بینی خود انسان کاملی معرفی نموده است لازم دیدیم مدل انسان کامل او را نیز معرفی نمائیم. از اینجهت انسان کامل از دیدگاه زرتشت را به ضمیمه درس هشتم معرفی مینمائیم.



## انسان کامل

### از دیدگاه

#### زرتشت

در جهان‌بینی زرتشت «اهورامزدا» آفریدگار هستی است. اهورامزدا هم سرآغاز هستی است و هم سرانجام آن. او هم سرچشمه منش پاک است و هم آفریننده راستی و درستی. اوست داور دادگری که اعمال و کردار مردمان را داوری می‌کند.

«ای خداوند جان و خرد هنگامی که در اندیشه خود ترا سرآغاز و سرانجام هستی شناختم آنگاه با دیده دل دریافتم که توئی سرچشمه منش پاک که توئی آفریننده راستی و داور دادگری که کردار مردمان جهان را داوری کنی.»<sup>۱</sup>

از دیدگاه زرتشت در عالم دو قوه و نیروی متضاد وجود دارند که یکی «سپندار مینو» ست و دیگری «انگره مینو» یا اهریمن. سپند مینو سرچشمه نیکی و راستی است و انگره مینو منشأ زشتی و پلیدی.

---

۱- کات‌ما ص ۲۲۴.

در ترجمه‌های کنونی اوستا، نیک و بد زائیده اندیشه بشر دانسته شده است، یعنی خوب و بد، زشت و زیبا بستگی به اندیشه انسان دارد.

«در آغاز دو گوهر همزاد در اندیشه و گفتار و کردار نیک و بد پدیدار شدند. در این میان نیک اندیشان گوهر راستین را برگزیدند و بد اندیشان گوهر دروغین را.

چون این دو گوهر به هم رسیدند از گوهر نخستین، کاخ پرشکوه هستی برافراشته شد و از دومین، سرای تیره نیستی بنیان گرفت.

در پایان روزگار نیز دوستانان راستی و نیکی در بارگاه مینوی از بخشایش و فروغ «اهورا» کامیاب خواهند شد و پیروان دروغ و بدی در دوزخ سیاه و تیرگی اهریمنی فرو خواهند افتاد.»<sup>۲</sup>

زندگی نیز از نظر زرتشت عبارتست از ستیزه جاودانی میان نیکی و بدی یا خیر و شر. و در این کشمکش کسانی پیروز می‌شوند که از بدی دوری جسته و بسوی نیکی گام بردارند، چرا که در جهان تنها یکراه مستقیم وجود دارد که آنهم راه راستی و درستی است و در واقع راستی قانون حاکم بر کائنات است. زرتشت به انسانها گوشزد می‌کند که به یاری «سپندار مینو» برخیزند تا او در پیکار با «اهریمن»

---

۲- اوستا نامه مینوی آئین زرتشت ص ۹-۳۸.

زشت خوی و زشت سیرت پیروز شود.  
 تفکر زرتشتی بر خلاف تفکر هندی که درس  
 ریاضت و اعمال شاقه را می‌دهد و سیر بسوی کمال  
 را جز بانفس‌کشی میسر نمی‌داند، به زندگی مادی به‌دیده  
 بی‌اعتنائی نمی‌نگرد. از نظر زرتشت عالم ماده و مادیات  
 سد راه کمال آدمی نیست. به بیان دیگر توجه دنیا مانع  
 از آن نیست که انسان از تعالی و کمال بدور افتد. در  
 چند «بند» از «گات‌ها» به برخورداری از زندگی دنیوی  
 و خوشی‌های آن اشاره شده است.

«ای مزدا!

کی راستی و پارسائی و کشور پر از کشتزارهای  
 گسترده و آباد و خان‌ومان خوب‌پدیدار خواهد شد؟  
 کیانند که [ما را] در برابر دروغ‌پرستان خونخوار  
 آرامش خواهند داد؟  
 کیانند کسانی که منش نیک را باز خواهند  
 شناخت؟»<sup>۳</sup>

### انسان موجودی آزاد:

از نظر زرتشت انسان موجودی آزاد و انتخاب‌گراست.  
 انسان با اختیار خود می‌تواند راه خویش را انتخاب  
 کند. در اوستا بارها به این نکته اشاره شده است که  
 هر مرد و زنی باید با اندیشه و تأمل راه خود را انتخاب  
 نماید.

---

۳- همان مأخذ ص ۸۷.

«ای خداوند جان و خرد تو به بندگان خویش  
نیروی اختیار و راه نیک و بد بخشیدی تا اینکه  
راهی برگزینند که راهنما بدان گرویده و یا  
آنکه رهبر غیر واقعی نشان داده است.»<sup>۴</sup>

\*\*\*

«ای مردم این حقایق را بگوش هوش بشنوید و  
با اندیشه‌ای روشن و ژرف‌بینی آنها را بررسی  
کنید. هر مرد و زن راه نیک و بد را شخصاً  
برگزیند. پیش از فردا روز واپسین همه پیا-  
خیزید و در گسترش آئین راستی بکوشید.»<sup>۵</sup>

در آئین زرتشت هر عملی که انسان انجام دهد چه  
عمل سازنده که خواست سپندارمینوست و چه عمل  
منفی که خواست انگره مینوست بدون پاداش یا مجازات  
باقی نخواهد ماند. اینکه آیا این پاداش و یا مجازات  
در همین عالم است یا در عالمی دیگر مورد اختلاف نظر  
پژوهشگران این آئین است. گروهی معتقدند که نیکان  
پاداش خود را در بهشت «هیشتم انگهو» که بهترین  
سرای است بدست خواهند آورد و تبه‌کاران در دوزخ  
(دژ انگهو) که بدترین سرای است مجازات خواهند  
شد. برخی نیز معتقدند «که زرتشت دربارهٔ «هستی  
دیگر» چیزی نمی‌گوید که آن را نادیده و ناسنجیده باور  
کرد.»<sup>۶</sup>

---

۴- کات‌ها ص ۲۲۹.

۵- همان مأخذ ص ۱۳۱.

۶- پیام زرتشت ص ۹۹.

## امشاسپندان یا مراحل ششگانه کمال:

کلمه «امشاسپندان» به معنی پاکان جاوید یا مقدسان بیمرگ است. امشاسپندان صفات اهورامزدا هستند که هر کس آنها را در خود پرورش دهد به رشد و کمال نائل خواهد آمد. این صفات ششگانه که به مراحل ششگانه کمال مشهورند عبارتند از:

### ۱- فروغ راستی (اردیبهشت):

صفت راستی و درستی نخستین صفت اهورامزداست که تجلی آن در تمام عالم آفرینش جاری است. انسان با برخورداری از این صفت می‌تواند خود را به کمال برساند، چرا که فروغ راستی مهمترین عاملی است که پلیدیها را از وجود انسان خارج می‌سازد.

« به [گفتار] آن کس باید گوش فرا داد که به راستی اندیشیده است؛ بدان خردمندی که درمان بخش زندگی است، بدان کس که تواند در برابر آذر فروزان بدانسان که باید، سخن راست و استوار بر زبان راند.»<sup>۷</sup>

اهمیت راستی و درستی تا آنجاست که سرانجام پیروزی را زرتشت با نیکان و شکست را از آن

---

۷- اوستا نامه مینوی آئین زرتشت ص ۴۶.

دروغ پرستان می‌داند.

ای «اهورا»!

مرا از آنچه تو [بدان] آگاهی، آگاه گردان:  
آیا [تواند بود که] پیش از فرا رسیدن روز  
بازپسین و کیفر یافتن دروغ‌پرست در جهان  
مینوی، پیرو راستی [در همین جهان] دروغ‌پرست  
را شکست دهد؟

[نیک] آشکار است که [پاسخ] این [پرسش]  
جهان را پیام نیکی است.<sup>۸</sup>

## ۲- منش پاك (بهمن):

دومین عامل سعادت انسان عبارتست از منش پاك  
که به آن «وهومن» می‌گویند. براساس این اصل باید  
اندیشه و منش انسان نیک و پاك باشد. به وسیله منش  
پاك نه تنها انسان به کمال می‌رسد که صلح و صفا و  
صمیمیت نیز در جامعه ایجاد می‌شود.  
طبق فرمان زرتشت هر انسانی باید پندار و کردار  
و گفتار خود را نیک گرداند. پندار نیک، کردار نیک  
و گفتار نیک شالوده تفکر زرتشتی است.

«ای هستی‌بخش دانای بزرگ هر آینه با  
اندیشه‌ای پاك و دلی روشن به تو نزدیک شده و  
به دیدارت نایل خواهم شد.

---

۸- همان مأخذ ص ۸۴.

پروردگارا پاداشی که تنها در پرتو راستی بدست  
می‌آید و مؤمنین را خوشبخت می‌سازد در هر دو  
جهان مادی و معنوی بمن ارزانی دار.<sup>۹</sup>

### ۳- اقتدار «شهریور»:

سومین صفت ایزدی که انسان باید به آن دست یابد  
«اقتدار» است که به آن «خشتزا» می‌گویند. در معنای  
این صفت گفته‌اند که آن «بکار انداختن جمیع قوای  
انسانی بدون غرض» است.<sup>۱۰</sup>

براساس این صفت هر انسانی باید تمام توان خود  
را بدون هیچگونه غرضی صرف خدمت به دیگران کند.  
از بزرگر گرفته تا سلطان باید هم خود را صرف همکاری  
و کمک به یکدیگر سازند. البته برای آنکه انسان بتواند  
خادم دیگران باشد باید دیو نفس خود را لگام بزند،  
چرا که تا دروغ و نیرنگ، کینه و حسد، آز و شك از  
وجود انسان رخت برنهند آدمی به کمال وجودی خود  
دست نخواهد یافت.

«آرزو دارم به وسیله اشا و وهومن و خشتزای  
فنا ناپذیر (مظهر قدرت و اراده خداوند) حس  
ایمان و فداکاری در قلبمان افزایش یابد.  
پروردگارا درخواست ما را بپذیر و بسویمان  
روی آور و به ما خوشبختی کامل ارزانی دار.»<sup>۱۱</sup>

---

۹- گات‌ها ص ۱۶.

۱۰- اخلاق ایران باستان ص ۱۹.

۱۱- گات‌ها ص ۲۱.

#### ۴- عشق مقدس (اسفند):

چهارمین صفت ایزدی که هر انسانی باید آن را بدست آورد عشق و محبت است که به آن «سپنتا آرمیتی» نیز می‌گویند. این صفت را «پارسائی و فروتنی پاک» نیز معنا کرده‌اند.

براساس این صفت انسان باید نسبت به همه عالم عشق بورزد، چرا که عشق کلید یاب سعادت جاودانیست. به بیان دیگر عشق و فروتنی به‌همنوع و اهورامزدا عامل مؤثر در رستگاری انسان است.

#### ۵- هروتات (خرداد):

کمال در این جهان.

#### ۶- امرتات (امرداد):

جاودانی و بیمرگی.

پس از آنکه انسان چهار صفت اساسی اهورامزدا را کسب نمود، به کمال وجودی خود نائل می‌شود، یعنی پس از این چهار مرحله است که انسان به مقام «هروتات» دست می‌یابد.

کسی که به مقام «هروتات» نائل آید خواه ناخواه از مقام «امرتات» که جاودانگی باشد بهره‌مند خواهد شد. در واقع با نیل به چنین مقامی است که انسان به سعادت و رستگاری می‌رسد.

«پس شخص چون این مراحل را طی نمود و به این مقام مقدس رسید خود را از عالم بشریت ترقی داده و به قول «تنیسن» انگلیسی «هنگامی که از پل می‌گذرد با خدای خود روبرو خواهد گردید و به وصل محبوب حقیقی عالم نائل خواهد گشت آنوقت است که از نعمت «امرتات» یعنی جاودانی و بيمرگی بهره‌مند می‌گردد.»<sup>۱۲</sup>

### صفات انسان کامل از دیدگاه زرتشت

انسان کاملی را که زرتشت معرفی می‌کند دارای صفات و ویژگی‌هایی است که به آن اشاره می‌کنیم. از جمله صفات این انسان ستایش و پرستش آفریدگار جهان است. آنهم ستایشی خالصانه و بدون ریا و خودنمایی.

«ای هستی بخش دانا هر آینه آرزوی کسانی را که در پرتو راستی و اندیشه پاک از نظر تو روشن بین و درست‌کردار شناخته شده‌اند برآورده‌ساز، چه به راستی می‌دانم ستایش‌های خالصانه و بی‌ریای بندگان تو که دارای هدفی عالی و نیک‌اند بلااثر و بی‌نتیجه نخواهد ماند.»<sup>۱۳</sup>

انسان نمونه زرتشت نه تنها باید به پرستش خدا پرداخته و از او کمک به‌طلبد، بلکه باید تنها به او اندیشیده و به او توکل کند تا بتواند به او نزدیک شود.

۱۲- فلسفه ایران باستان ص ۱۰۶.

۱۳- گات‌ها ص ۵۱.

«پروردگارا مرد نيك اندیش و پارسائی که  
روانش با راستی همگام است تنها به تو می -  
اندیشد و کردار نيك خود را به تو نیاز می‌کند.  
ای اهورامزدا بشود که نیایش‌کنان و سرود  
ستایش‌گویان به تو نزديك شویم.»<sup>۱۴</sup>

انسان کامل باید از گناه بپرهیزد و از اهورامزدا  
نیز بخواهد که به او در این راه کمک کند.

«ای مزدا!  
چنان کن که من از این گناهکاران نباشم و از  
گروه بزهگران بدور مانم.»<sup>۱۵</sup>

چنین انسانی باید خشم و غضب را از خود دور  
ساخته و مراقب باشد که دست به ستمگری نزند.

«هان ای کسانیکه خواستار پاداش منش نيك  
هستید! به دستياری دين راستين - که مرد پاك  
ياور آنست - خشم را براندازید و ستم را از  
خود دور سازید.»<sup>۱۶</sup>

انسان کامل باید به حقوق دیگران احترام گذاشته  
و آزادی آنها را پایمال نسازد.

---

۱۴- همان مأخذ ص ۴۵۰.

۱۵- اوستا نامه مینوی آئین زرتشت ص ۴۹.

۱۶- همان مأخذ ص ۸۶.

«من آزادی رفت و آمد و آزادی خانه و کاشانه  
را برای هر آنکس که با چارپایانش بر روی این  
زمین بسر می برد، گرامی میدارم.»<sup>۱۷</sup>

چنین انسانی باید با اندیشه و گفتار و کردار  
خویش با بدکاران و تبهکاران به مبارزه برخیزد، چرا  
که تنها در این صورت است که این انسان امر پروردگار خود  
را اطاعت کرده است.

«کسی که با اندیشه و گفتار و کردار و با  
بازوان خویش با بدکاران پیکار کند و نقشه  
آنها را عقیم سازد و یا آنان را به راه راست  
رهبری کند به درستی چنین شخصی خواست  
پروردگار را انجام داده و به خداوند جان و خرد  
عشق می ورزد.»

انسان کامل زرتشت از جنگ و ستیز سخت می -  
پرهیزد تا جائیکه مخالفان خود را نیز با مهر و محبت  
جذب می کند نه آنکه دفع کند.

«من دین راستین «مزدیسنا» را باور دارم که جنگ  
را براندازد و رزم افزار را به گوشه ئی نهد.»<sup>۱۸</sup>

---

۱۷- همان مأخذ ص ۱۲۸.

۱۸- گاتها ص ۳۸۴.

## سوشیانت یا انسان کامل زرتشت:

انسان کامل و یا به بیان دیگر کاملترین انسانی که در آئین زرتشت مطرح شده است، فردی است بنام «سوشیانت».

کلمه «سوشیانت» که صفت است به معنای سواد رساننده و سودبخش در «اوستا» آمده است. سوشیانت‌ها یاوران و نگاهبانان آئین مزدیسنا هستند که هدفشان رستگاری و نجات مردم از جهل و نادانی و ظلم و ستم است.

سوشیانت‌ها کسانی هستند که به خلائق سودمیرسانند. اینان افرادی نیکوکار و باوفا هستند که جز خدا کسی را در نظر ندارند. هدف آنها هدایت انسان‌ها بسوی راستی و درستی است. سوشیانت‌ها الگوهای تمام عیار آئین زرتشت می‌باشند که جز خیر و صلاح و رفاه و آسایش هدف دیگری ندارند.

در متون زرتشتی درباره سوشیانت‌ها چنین آمده است:

«ای اهورا، راه پاک‌منشی؛ از آن راهی که به من خبردادی؛ از آن راهی که از پرتو راستی خوب ساخته شده است، راهی است که روان‌های سوشیانت‌ها و خردمندان هوشیار، از پی پاداشی که تو مقرر داشتی ای مزدا از آن خواهند گذشت.»  
«کی ای مزدا سپیده دم به درآید و جنس بشر به سوی راستی روی کند، کی نجات دهنده (سوشیانت) بزرگ با گفتار پر از حکمت خویش

به مراد رسد. کدامند کسانی که وهومن بیاری  
آنان آید.»<sup>۱۹</sup>

برای مطالعه بیشتر درباره سوشیانت‌ها ضروریست  
که اشاره‌ای به جهان‌بینی آئین مزدیسنا بنمائیم.  
در آئین مزدیسنا عمر جهان دوازده هزار سال است  
که به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود. در دوره  
اول اهورامزدا «عالم فروهر» را که عالم روحانی است  
آفرید. پس از این دوره سه هزار ساله، اهورامزدا عالم  
جسمانی را براساس صور عالم روحانی آفرید. در مدت  
سه هزار سال که از این عالم گذشت اثری از ناخوشی و  
شر و فساد وجود نداشت تا اینکه «اهریمن» پا به عرصه  
گیتی نهاد و عالم آفرینش را بسوی ناپاکی و رذیلت‌ها  
کشاند. این دوره نیز که روزگار زشتی‌ها و ناپاکی‌های  
اهریمنی بود مدت سه هزار سال طول کشید تا سرانجام  
اهورامزدا برای نجات و رهایی مردم از دست اهریمن،  
زرتشت را به پیامبری برگزید. این دوره که دوره چهارم  
آفرینش است مدت سه هزار سال دوام خواهد داشت.  
در آغاز هر يك از هزارهای این دوره يك تن  
رهاننده که از نطفه زرتشت می‌باشد ظهور کرده و مردم  
را هدایت خواهد نمود. اسامی سه تن موعودی که در  
آغاز هر يك از این هزاره‌ها ظهور خواهند نمود چنین  
است:

«هشیدر بامی»، «هشیدر ماه» و «استوت‌ارت» که  
این سومی «سوشیانت اصلی» می‌باشد. در عصر این

---

۱۹- سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان  
ص ۵۴-۵۵.

سوشیانت — که آخرین مخلوق آفریدگار جهانست، —  
اهریمن برای همیشه نابود شده و رستاخیز ایجاد خواهد  
شد.

در بارهٔ پیدایش موعودهای آئین مزدیسنا «ابراهیم  
پورداد» چنین می نویسد:

«اکنون می گوئیم که نطفه حضرت زرتشت را  
ایزد نریوسنگ<sup>۲۰</sup> برگرفته به ناهید فرشته آب  
سپرد که آن را در دریاچه کیانسو [= هامون]  
محفوظ بدارد، ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان و  
پارسایان به پاسبانی آن گماشته شده اند تا آنکه  
دیوها نتوانند به آن دست یافته نابودش کنند. به  
نزدیک دریاچه کیانسو کوهی است موسوم به کوه  
خدا، قومی از خداپرستان و پرهیزکاران در بالای  
آن جای دارند. هر سال در هنگام نوروز و مهرگان  
دختران خود را به کیانسو می فرستند تا در آن  
آب خود را بشویند، وقتی که زمان ظهور موعود  
هوشیدر فرا رسد سی سال پیش از آغاز هزاره  
وی یعنی سی سال قبل از پایان پذیرفتن دهمین  
هزاره دوشیزه ای پانزده ساله از خاندان وهروچ  
(بهروز) پسر فریان که سلسله اش به ایسدواستر  
(پسر زرتشت) می رسد در آن آب تن خویش خواهد  
شست، جرعه ای از آن نوشیده حامله خواهد  
گشت، پس از نه ماه پسری بزاید موسوم به  
هوشیدر چون این پسر به سن سی سالگی رسد به

---

۲۰ — «ایزد نریوسنگ» در آئین مزدیسنا به معنای «پیک اهورا  
مздаست».

مکالمه با اهورامزدا موفق آید و به نو نمودن جهان گماشته گردد. علامت برحق بودن وی اینست که خورشید در مدت ده شبانه روز غیر متحرک در وسط آسمان خواهد ایستاد و به هفت کشور روی زمین نور خواهد پاشید، آنکه دلش با خدا نیست از دیدن این خارق العاده زهره خویش باخته از هول و هراس جان خواهد سپرد، زمین از ناپاکان تهی گردد، خورشید به تدریج به مقام اولی خود گراید، به همانجائی که در آغاز بود و بعد به واسطه خصومت اهریمن به زیر کشیده شد. از اثر این ظهور دشمنان زشت سرشت نابود شوند، درختان در مدت سه سال خزان نبینند، هوشیدر آئین مزدیسنا را بر قرار سازد بجهان خرمی بخشد، در مدت صد و پنجاه سال به عدل و انصاف کوشد.»<sup>۲۱</sup>

### نقد و بررسی انسان کامل زرتشت:

در نقد و بررسی انسان کامل از دیدگاه آئین زرتشت باید به چند مسأله اشاره کرد: اولاً جهان بینی این آئین خالی از نقص و ضعف نیست، چرا که هستی را درست تفسیر و تبیین نمی کند، بویژه هنوز مسأله خیر و شر یا به بیان دیگر رابطه میان اهورامزدا و اهریمن در این آئین به پاسخی قانع کننده دست نیافته است. یعنی بطور دقیق مشخص

---

۲۱- سوشیانت موعود مزدیسنا ص ۳۵-۷.

نشده است که آیا این آئین ثنوی مذهب است یا موحد؟  
توجیه‌هایی هم که تا کنون شده است در بسیاری از  
موارد قابل خدشه است.

ثانیاً در این آئین از انسان تفسیر و تبیین دقیقی  
بعمل نیامده است. بسیاری از مسائلی که در مورد  
انسان مطرح است در این آئین بدون پاسخ باقی مانده  
است. از باب نمونه می‌توان معماهای اساسی حیات بشر  
را مثال آورد که پاسخ آنها در این آئین مشخص نیست  
همچنانکه طبیعت و فطرت انسان و نیازهای او نیز  
بگونه‌ای صحیح و دقیق ارائه نشده است. در این آئین  
فقط به برخی از مسائل انسان‌شناسی اشاره شده است  
نه همه آنها و آنها به اجمال نه تفصیل.

ثالثاً در این آئین بایدها و نبایدهای انسانی نیز  
بطور کامل ارائه نشده است، یعنی دستورالعملها و  
تکلیف‌هایی که موجب رشد انسان و نیل به کمال نهایی  
وجود او می‌شود بصورت يك مجموعه‌ای دقیق و منسجم که  
همه ابعاد وجود انسان را فراگیرد، در این آئین اصلاً وجود  
ندارد. با چند دستورالعمل - اگرچه مفید و با ارزش باشد -  
نمی‌توان انسان را به سرمنزل مقصود کشاند. آدمی  
برای رشد و کمال خویش به مجموعه‌ای عظیم از  
تکلیف‌ها و بایدها نیازمند است تا همه ابعاد وجود او را  
فرا گرفته و در تمامی مراحل حیات چراغ راه هدایت او  
باشد.

اینهم که زرتشت می‌گوید پندار نیک، کردار نیک،  
گفتار نیک خالی از اشکال نیست، چرا که این سؤال  
مطرح است که پندار نیک کدام است و کردار نیک کدام  
و گفتار نیک کدام؟ به بیان دیگر ملاک و معیار نیک و بد

در اینجا چیست؟ چه پندار و عمل و گفتاری را می‌توان نیک دانست و چه پندار و عمل و گفتاری را بد؟ خلاصه معیار نیک و بد در این اندیشه زرتشتی درست مطرح نشده است.

رابعاً در این آئین يك سلسله خرافات و دستورالعملهای ناروا و غیر منطقی وجود دارد که نه تنها موجب رشد انسان نمی‌شود که او را از سر منزل مقصود نیز دور می‌سازد؛ از جمله این خرافات تقدس آتش و مراسمی است که در آتشکده زرتشتیان به عمل می‌آورند و خواننده اهل تحقیق می‌تواند برای مطالعه و بررسی آنها به برخی از آثار محققان رجوع کند.<sup>۲۲</sup>

از اینها گذشته سیمائی را هم که آئین زرتشت از کاملترین انسان‌های خود - که همان موعودهای سه‌گانه باشند - ارائه می‌دهد آکنده از خرافات و اندیشه‌های باطلی است که هیچ عقل سلیم و فطرت پاکی نمی‌تواند آن را بپذیرد.

مکتبی می‌تواند انسانی را به عنوان الگو برای همه عصرها و نسل‌ها معرفی کند که جامع جمیع صفات متعالی انسانی بوده و کوچکترین خرافه‌ای در او راه نیافته باشد، نه آن آئینی که نه هستی را درست تفسیر می‌کند و نه انسان را و بایدها و نبایدهائی را هم که ارائه می‌دهد هم محدود است و هم آکنده از خرافات و امور غیر منطقی.

---

۲۲- برای مطالعه در این زمینه نگاه کنید به:

۱- مزدیسنا و تأثیر آن در ادب پارسی.

۲- چهره زرتشت در تاریخ.

۳- خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۶۵-۲۴۱.